

# گرهی که علامه قزوینی خود گشوده است

## جویا جهانبخش

پیشگفته به دست داده بوده، باز معنای «سپرفروش» را تکرار کرده است.<sup>۹</sup>

\*

«مجان»، واژه‌ای است تازی؛ جمع شکسته «مِجَن»؛ و «مِجَن» به معنای «سپر» است.

علامه قزوینی با آن پایگاه بلند که در عربیت داشت، البته این واژه را می‌شناخت ولی تعبیر موجود در **جهانگشای** برای او نامفهوم بود. به نظر ما نیز، اولاً، هیچ سند روشنی در دست نداریم که فارسی‌زبانان آن واژه عربی را بدین ریخت و در ترکیب «مجان فروش» به کار برده باشند. ثانیاً، این معنا چندان مناسب سیاق نمی‌نماید. از سیاق سخن پیداست که پدر سنجر شغلی داشته که هیچ مناسبتی با پادشاهی ندارد، و آن سراینده بخارایی، در فحوی بیت عربی خود، در واقع به انکار می‌گوید: سپر «مجان فروش» را چه به پادشاهی؟!

مصحح مفضال **جهانگشای** احتمالاً این معانی را در نظر می‌داشته و از این رو بحث صحت، ضبط و معنای «مجان فروش» را مبهم قلمداد می‌کرده است.

البته عاقبت مرحوم قزوینی با عطشی که به دانستن داشت، خود گره این مشکل لغوی را گشود؛ و حل آن مشکل در مجموعه یادداشت‌های قلمی وی بر هوامش نسخه چاپی **تاریخ جهانگشای** که استاد محمد روشن از روی خط آن فقید استنساخ و تنظیم کرده‌اند، به سال ۱۳۴۷ ه.ش در دفتر پانزدهم **فرهنگ ایران** زمین به چاپ رسید و تاکنون دو سه بار هم تجدید چاپ شده است.<sup>۱۰</sup> پس آیا شگفت نیست که پژوهندگان **جهانگشای**، از این گره‌گشایی بی‌خبر مانده‌اند؟

قزوینی در یادداشت خود به استناد «رشحات **عین‌الحیوة**، تألیف علی‌بن‌الحسین الکاشفی (چاپ کانپور، صص ۳۹ - ۳۸)»، درباره واژه «مجان» می‌نویسد:

«... واضح می‌شود نام یک نوع طعامی بود که پخته آن را دوره گردان می‌فروخته‌اند ولی کیفیت آن و اجزای آن باز اصلاً و ابداً معلوم نشد. ... ۱۲ اسفند ۱۳۲۴».<sup>۱۱</sup>

او سپس بی‌فاصله می‌افزاید:

«بعد در همان روز رجوع کردم به ترجمه کتاب مزبور، یعنی **رشحات عین‌الحیوة**، و دیدم در هر دو مورد این کلمه را «اکارع» (پاچه) ترجمه کرده... اگر مترجم عربی درست ترجمه کرده باشد (و قطعاً درست ترجمه کرده، چه خود از اهالی قازان است که محل تحصیلات آن‌ها در ماوراءالنهر و مخصوصاً در بخارا و آن نواحی است و این کلمه مجان هم در قصه **رشحات عین‌الحیوة**]... و هم در

«... در این جزء از زمان... حال این است که از ندانستن معنی شعر حکیم خاقانی، بلکه از ندانستن عدد نماز پنجگانه، اصلاً نقص و مضرت دنیوی و عیب و حقارت معنوی متصور نیست؛ چنان که از دانستن علوم و معارف اولین و آخرین و ارتقاء نفس به اعلی مدارج صدیقین، هیچ‌گونه قدر و منزلت، محتمل نه...»<sup>۱</sup>

(شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، ۱۱۸۰-۱۱۰۳ ه.ق)

در **تاریخ جهانگشای جوینی** در گزارش تقلبات ورزروود (ماوراءالنهر) آمده است:

«... اهالی بخارا... بریشان یکی از آحادالتاس که سپر **مجان‌فروشی** بودست سنجر نام مستولی گشته و اهانت و استذلال اصحاب حرمت را از لوازم کار می‌دانسته و نام او سنجر ملک شده...»<sup>۲</sup>. جوینی سپس در حق این سنجر ملک دو بیت شعر عربی آورده است که یکی «از فضلالی بخارا» سروده بوده، و بیت دوم آن این است: «لا یصلح الملک و السریض لمن / کان أبوه یبیع مجاناً»<sup>۳</sup> به هنگام طبع **تاریخ جهانگشای**، ضبط صحیح و معنای واژه «مجان فروش» در فقره فارسی و «مجان» در بیت عربی بر علامه قزوینی، مصحح کتاب، پوشیده بوده است و خود در حاشیه بدین ناروشنی تصریح کرده.

چون خوشبختانه **تاریخ جهانگشای** از درسنامه‌های دانشگاهی است و پیوسته محل امعان نظر معلمان و متعلمان ادب فارسی بوده و دانشجویان تاریخ نیز بناگیز باید با آن مأنوس باشند، در برخی از کتاب‌ها و مقالاتی که پسینیان نوشته‌اند، بدین فقره **جهانگشای** پرداخته و درصدد ایضاح آن برآمده‌اند. جناب آقای دکتر منصور ثروت، هم در ویراست نخست و هم در ویراست دوم تحریر امروزی که از **تاریخ جهانگشای** منتشر ساخته‌اند، «مجان فروش» را به «سپرفروش» برگردانیده‌اند.<sup>۴</sup>

فاضل ارجمند، آقای دکتر احمد خاتمی هم در شرح مشکلات **تاریخ جهانگشای جوینی**<sup>۵</sup>، «مجان فروش» را به معنای «سپرفروش» گرفته و آن بیت عربی را نیز چنین معنا کرده‌اند: «سلطنت و تخت برای کسی که پدرش سپر می‌فروخته، شایسته نیست».<sup>۶</sup>

در متن **مُحْشَا** و مشروح **تاریخ جهانگشای** هم که فاضل یادشده اخیراً به طبع رسانیده‌اند، همین یادداشت‌ها تکرار شده است.<sup>۷</sup>

یکی از دانشجویان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران نیز که بر چایی نه چندان عالمانه از **تاریخ جهانگشای**<sup>۸</sup> نقد نوشته است، در تصحیح ترجمه نامربوط و نادرستی که طابع کتاب از بیت عربی



حواشی را نیز با رنگ متفاوت به جای خود رونویس می‌نمودم؛ و آن **جهانگشا** را که حتی فهارس آن را نیز استنساخ کرده‌ام و به خط من است به یادگار دارم. همین رونویسی دقیق باعث شد متن آن را به خوبی بیاموزم و به اصطلاح از چم و خم آن سر در بیاورم (نقل به مضمون از حافظه).

این خاطره‌ای از شیوه دانشجویی در حدود پنجاه سال پیش بود. از شیوه امروزی دانشجویی نیز خودم خاطره‌ای دارم که این است: چندی پیش در کتابفروشی یکی از دوستان گرم گفتم و شنود بودیم که خانمی جوان از در درآمد و سراغ **تاریخ جهانگشای جوینی** را گرفت. پیدا بود دانشجویست. دوست ما افسس چاپ اصلی و اصیل علامه قزوینی و چاپ دیگری را که بر بنیاد همان تصحیح منتشر شده است، به او عرضه کرد و بهای هر یک را گفت. آن خانم کتاب‌ها را برانداز کرد و از بهای آن گرهی به ابروان انداخت و چیزی شبیه به این گفت که: «برای گذراندن دو واحد نمی‌ارزد!» و رفت.

او رفت و من در این اندیشه بودم که: آیا این دانشجوی ادبیات فارسی که امروز و فردا آن «ورقه کذایی» را خواهد گرفت و یک عمر از «مزایای قانونی» آن بهره‌مند خواهد شد، و یا معلم می‌شود یا ویراستار یا... می‌داند علامه قزوینی که بود؟ آیا می‌داند قزوینی برای تصحیح این کتاب چه رنجی را بر خود هموار کرده است و برای گره‌گشایی از آن، چه خون دلی خورده؟ آیا می‌داند قزوینی تنها «برای یافتن اصل و متن کامل یک بیت عربی که قطعه‌ای از آن در **جهانگشا** آمده، پنج سال تمام... فحس و جست و جو» می‌کرده است؟<sup>۱۵</sup> آیا می‌داند این سه جلد کتاب دست کم حاصل بیست و چند سال رنج آن مرد بزرگ است و فوایدی دارد که «دو واحد» درس دانشگاهی در قبال آن هیچ است؟ راستی خیال می‌کنید او می‌داند؟!

**جهانگشا**... [در] صحبت از یکی از اهالی بخارا است، معلوم می‌شود که این کلمه به اصطلاح اهالی بخارا و نواحی به معنی پاچه گوسفند است و مجان فروش یعنی به اصطلاح طهرانی‌ها: «کله پاچه‌پز» و به اصطلاح اهالی عراق عرب فعلاً: «پاچه‌چی»؛ و گمان می‌کنم که مجان به ضم میم باید باشد و با جیم فارسی باید باشد که صریحاً هر دو مرتبه در **رشحات** همان‌طور نوشته است... و ظاهراً جمع میچ باید باشد به همان معنی یعنی پاچه.

پس الحمدلله که معنی **مجان** و **مجان فروش** پس از سی و دو سال جهل امروز ضدفةً در طهران برای من معلوم شد.  
۱۲ «۲۴/۱۱/۱۳»

در واقع آن‌سان که با استفاده از شاهد **رشحات عین‌الحیوة**<sup>۱۳</sup> در می‌یابیم، پدر سنجر، یک «پاچه فروش»، آن هم ای بسا پاچه‌فروش دوره‌گرد بوده. پیداست که چنین شغلی پایگاه اجتماعی بلندی نمی‌داشته است. آن سراینده ظریف بخارایی هم ناظر به همین پیشه و پایگاه اجتماعی معتقد بوده است که: پسر پاچه‌فروش (آن هم احتمالاً: دوره‌گرد) را چه به سلطنت؟!<sup>۱۴</sup>

تحقیق مرحوم قزوینی، عجالتاً ابهامی برجای نمی‌نهد. آن چه مبهم است این است که چرا یادداشت‌های چاپ شده او درخصوص کتاب **جهانگشای** — که باید دست‌گرد و محل رجوع دانشجویان و استادان و دیگر خوانندگان این متن کهن و دشوار باشد — این‌گونه در تحقیقات سپسین مغفول واقع شده است؟!

نگارنده بی‌آن‌که تیغ ملامت را متوجه هیچ شخص خاصی بگرداند، تنها از خود می‌پرسد: چه جویایی و پویایی و پایداری و بی‌قراری در محمد قزوینی بود که سی و دو سال سؤالی را در ذهن حفظ می‌کرد و عاقبت به هنگام مطالعه فلان کتاب چاپ سنگی نامرتب، مطلوب خود را می‌یافت و در پی تطبیق آن با ترجمه عربی بر می‌آمد، تا معنای کلام بر او واضح شود، و این‌گونه خداوند را بر آن شاکر بود؛ و چه رخوت و سستی و بی‌رغبتی در برخی از ما هست که به‌رغم چاپ و باز چاپ یادداشت قزوینی در این باب، نه همت جستن و خواندن آن را داشته‌ایم، و نه خود **رشحات عین‌الحیوة** را که سال‌هاست با چاپ تازه حروفی در دسترس قرار گرفته است، آن‌سان متفحصانه می‌خوانیم که قزوینی‌وار گرهی بگشاییم؟!

آن‌چه تأسف‌افزاتر است، این که یادداشت‌های علامه قزوینی بر **جهانگشای جوینی** به‌طور جداگانه، و نه در ضمن عموم یادداشت‌های آن فقید، چاپ و ساماندهی شده، و جای آن بود کسانی که پس از قزوینی درباره **جهانگشای** چیزی می‌نویسند، حتماً این رساله ( / مقاله) پراهمیت را از نظر بگذارند.

اگرچه اندکی سخن دراز می‌شود، بی‌جا نیست خوانندگان حوصله‌مند این مقال را به نقل یکی دو خاطره مهمان کنم:

خاطره نخست از استاد دکتر محمد جواد شریعت است که زمانی می‌فرمودند: چون در زمان دانشجویی ما یکی از مجلدات **تاریخ جهانگشای** در شمار مواد امتحانی دوره دکتری ادبیات قرار داشت و آن مجلد نیز نایاب بود و در بازار به دست نیامد، من در کتابخانه دانشکده می‌نشستم و آن را عیناً در دفتری استنساخ می‌کردم؛ نسخه‌بدل‌ها و



کتاب‌های تازه:

**در انتظار تاریکی در انتظار روشنایی (چاپ یکم)**  
(رمان)

نوشته ایوان کلیما  
ترجمه فروغ پوری‌پوری

**رویش خاموش گدازه‌ها (چاپ یکم)**  
(شعرهای امیلی دیکسون)  
محمدرحیم اخوت و حمید فرازنده

**چهار فصل در بازخوانی شعر (چاپ یکم)**  
تألیف محمدرحیم اخوت

**مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی (چاپ یکم)**  
نوشته اندرو ادگار و پیتر سجویک  
ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی

**دیدارگاه تمدن‌ها (چاپ یکم)**  
نوشته امانول تد و یوسف کورباژ  
ترجمه عبدالوهاب احمدی

**سیدحسین فاطمی و تحولات سیاسی ایران (چاپ یکم)**  
تألیف رزا ناظم

**نیچه (چاپ یکم)**  
نوشته مارتین هایدگر  
ترجمه ایرج قانونی

**کویرهای ایران (چاپ یکم)**  
عکس‌های نصرالله کسرائیان

**شهریار (چاپ دوم)**  
نوشته نیکولو ماکیاوولی  
ترجمه داریوش آشوری

**اعتماد (چاپ دوم)**  
نوشته آریل دورفمن  
ترجمه عبدالله کوثری

**اندیشه‌های حقوقی (چاپ دوم)**  
نوشته فیلیپ مالوری  
ترجمه مرتضی کلانتریان

**رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ (چاپ سوم)**  
نوشته آندره کنت اسپونویل  
ترجمه مرتضی کلانتریان

۱. ساغری در میان سنگستان (مجموعه مقالات درباره زندگی، اندیشه و شعر خاقانی)، به اهتمام جمشید علیزاده، ج ۱، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸)، ص ۲۲۸ (از مقاله استاد جمشید سروشیار).

۲. تاریخ جهانگشای، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد الجوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، (لیدن، ۱۳۲۴ ه.ق / ۱۹۱۶ م)، ۷۴/۲.

۳. همان، ۷۵/۲.

۴. نگر: تحریر نوین جهانگشای جوینی، منصور ثروت، ج ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸)، ص ۲۳۳؛ و: همان (با عنوان تحریری نو از تاریخ جهانگشای عطاملک جوینی بر روی جلد)، همو، ج ۱، (همان ناشر، ۱۳۶۲)، ص ۱۸۷.

۵. نگر: شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی، احمد خاتمی، ج ۱، (تهران: پایا، ۱۳۷۳)، ص ۲۵۴.

۶. همان، ص ۳۷۵.

۷. متن ویراسته و شرح کامل تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام احمد خاتمی، ج ۱، (تهران: نشر علم، ۱۳۸۷)، ۱۰۶/۲ و ۱۰۷.

۸. درباره چاپ مورد اشارت، افزون بر نقد چاپ شده در آینه پژوهش که نشانی آن خواهد آمد، نگر: کتاب ماه ادبیات، ش ۲۰ (پیاپی ۱۳۴)، (آذر ۱۳۸۷)، صص ۴۳ - ۳۱ (نقد کتاب تاریخ جهانگشای جوینی به اهتمام شاهرخ موسویان / کمال راموز).

۹. نگر: آینه پژوهش، ش ۱۱۳، ص ۵۲ (مقاله آقای مجید منصوری).

۱۰. زیرا مجموعه فرهنگ ایران زمین تاکنون دست کم (یعنی تا آن‌جکه من دیده‌ام) دوبار افست شده است.

یک بار نیز این یادداشت‌ها در به یاد محمد قزوینی (به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶، صص - ۱۴۵ (۱۸۴) تجدید چاپ گردیده است.

۱۱. فرهنگ ایران زمین، صاحب امتیاز و مدیر: ایرج افشار، (تهران، ۱۳۴۷)، ۱۵ / ۲۰۳.

۱۲. همان، ۲۰۳/۱۵ و ۲۰۴.

۱۳. داستان «مچان فروش» رشحات را در چاپ بنیاد نیکوکاری نوربانی (به تصحیح دکتر علی اصغر معینیان، ۱۳۵۶)، در جلد اول آن، ص ۶۹ و ۷۰، ملاحظه می‌توانید فرمود.

طابع در این چاپ «مچان فروش» را به جیم تازی ضبط کرده است. آیا از بُن متوجه ضبط درست و معنای آن بوده است؟ آیا یادداشت قزوینی را دیده بوده؟

۱۴. ظریف بخارایی همان واژه فارسی «مچان» را در شعر عربی به کار برده است. ظرفای فارسی زبانان از دیرباز تا روزگار ما بسیاری از واژگان فارسی را بعینه در شعر عربی به کار برده‌اند و چنین کاربندی، خاصه آن‌جا که مایه‌ای از «طنز» و «تسخیر» در کار باشد، نظایر بسیار دارد.

۱۵. نگر: یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج ۳، (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ۱ / هفت.

### تصحیح

در شماره گذشته، در صفحه ۱۲، ستون ۱، سطر ۱۳، بعد از کلمه «است؟» یک سطر حذف شده است:  
«باری، با صرف‌نظر از این قال و قیل‌ها، ظریفی پرسید:»